اشاره

آیا آمریکا دشمن ایران است؟ آیا واقعا می‌خواهد کشورمان را به یک کشور عقب مانده تبدیل کند؟ آیا ما نمی‌توانیم مثل کشورهایی چون ژاپن و آلمان و کره‌جنوبی، از در دوستی با آمریکا وارد شویم و از این طریق، به قله‌های ترقی و توسعه برسیم و یا لااقل، به آسایش و رفاه در حد متوسط برسیم؟

سؤالات فوق، چیزهایی هستند که این روزها برخی از محافل و رسانه‌های داخلی و خارجی مطرح و اذهان بسیاری را درگیر آنها می‌کنند.

البته، طبیعی است که پاسخ کسانی که به این سؤالات دامن می‌زنند، مثبت است؛ آنها می‌گویند که آمریکا یک ابرقدرت بلامنازع است و اگر ما می‌خواهیم به رشد و توسعه دست پیدا کنیم، باید زیر چتر آمریکا قرار بگیریم و یا یک جوری، با این ابرقدرت کنار بیائیم. به تعبیر برخی، ما می‌توانیم میان سیاه و سفید و یا همان جنگ و صلح، یک وضعیت خاکستری را برگزینیم. وضعیتی که در آن، جنگی اتفاق نمی‌افتد، ولی صلحی هم در کار نیست.

البته، این گزینه دوم، همان وضعیتی است که طی ۴۰ سال اخیر کم و بیش، وصف‌الحال روابط ایران و آمریکا بوده است.

مقاله حاضر منکر وضعیت بینابینی (نه جنگ و نه صلح) نیست، وضعیتی که از این پس نیز ممکن است سال‌ها ادامه یابد. اما نویسنده درصدد اثبات این مسئله است که «هرگز در سایه صلح با آمریکا، رشد و توسعه در ایران اتفاق نخواهد افتاد که هیچ، یک عقب‌گرد را هم تجربه خواهیم کرد، جامعه ایران از لحاظ فرهنگی و اجتماعی، دچار گسست خواهد شد، استقلال سیاسی از بین خواهد رفت و در یک کلام، ارتباط ارباب رعیتی با آمریکا، به منافع ملی ایران، ضربه مهلکی وارد می‌کند.»

سرویس خارجی

*** آمریکا نه تنها «دشمن» ایران محسوب می‌شود، بلکه دشمن بشریت نیز هست؛ چون مناسبات و فرهنگ‌های متفاوت را به چالش می‌کشد و علاوه بر آن، اکولوژی و زیست بوم را نیز از تعادل خارج می‌کند.**

*** محافظه‌کاران جدید می‌گویند: ما قدرت برتر هستیم، به همین خاطر باید با تکیه بر چنین قدرتی، بر منابع نفت و گاز خاورمیانه، مسلط شویم.**

آمریکا چرا دشمن است؟

سبحان محقق

*** محافظه‌کاران جدید از لحاظ مذهبی، «اوانجلیست» هستند؛ شاخه‌ای از مسیحیت که پیروان آن، معتقد به ظهور حضرت مسیح در اورشلیم (بیت‌المقدس) هستند. آنها می‌گویند که باید از اسرائیل حمایت کنیم تا این ظهور زودتر اتفاق بیفتد!**

نگاه تاریخی

ایرانیان باستان مثل دیگر ملل مطرح آن زمان، نسبت به کسانی که خارج از مرزهای ایران می‌زیسته‌اند، نگاه درستی نداشته‌اند. در متون تاریخی، این نگاه نسبت به اجنبی‌ها (مثل سکاها در شمال و تورانیان) را می‌توان دید.

چنین نگاهی در میان سایر ملل نیز وجود داشته است، مثلا در میان جوامع عربی، کلمه «عجم»، مفهوم «فروتر بودن» را در خود حمل می‌کرده است و یونانیان باستان نیز ملل دیگر را «بربر» (معادل وحشی) می‌خوانده‌اند.

همین نگاه نامتعارف نسبت به بیگانگان، در فرهنگ ایران باستان نیز کم و بیش وجود داشته است و می‌توان این نگاه را از برخی گویش‌های متعلق به حوزه زبان ایرانی و فارسی، استخراج کرد. به عنوان مثال، در گویش مردم شمال میانه که «گیلکی-مازنی» است، کلمه «تور» معادل «دیوانه» است، که براساس آن، به تقریب می‌توان گفت «کسی که خارج از مرزهای ایران است، انسان کاملی نیست»!

تغییر کردن این نگاه

بعدها، با گذشت زمان و افزایش مراودات میان جوامع و نژادهای مختلف، انسان‌ها به مرور پی برده‌اند که «بنی‌آدم اعضای یکدیگرند، که در آفرینش ز یک گوهرند» و مرزهای جغرافیایی و تنوع آیین‌ها، نژادها و قومیت‌ها، نمی‌تواند ملاک درجه‌بندی میزان ارزش نفس آدمی باشد.

با این حال و علی‌رغم این آگاهی، همین تفاوت‌ها زمینه‌ساز جنگ‌های خونین زیادی شده است. به عبارت دیگر، علی‌رغم اینکه انسان‌ها پی برده‌اند با هم در عقل و احساسات و آرزوها، تفاوتی ندارند و همگی انسان هستند، باز هم به جان هم می‌افتاده‌اند و هنوز هم می‌افتند و محمل و بهانه جنگیدن نیز فراوان بوده و هست و پایان برای آن، متصور نیست. چه اگر کسی چنین ادعایی کند، و از پایان جنگ حرف بزند، انگ «مدینه فاضله‌گریی» می‌خورد.

دشمن کیست؟

دشمن مرکب از دو کلمه «دش» و «من» است و معنای «ضد» را می‌دهد، چنانکه «دشنام» به معنای «ضدنام» و «دژخیم» که در اصل، «دشخیم» بوده، به معنای «ضدجان» است.

اما، از این بحث ادبی که بگذریم، دشمن از منظر سیاسی و برای ما ایرانی‌ها، کسی است که «ضد» ما و کشور ما است. به عبارت دیگر، کسی است که «علیه منافع ملی کشور ما اقدام می‌کند»، و این کس و

دشمن از منظر سیاسی و برای ما ایرانی‌ها، کسی است که «ضد» ما و کشور ما است. کسی است که «علیه منافع ملی» کشور ما اقدام می‌کند.

یا گروه ممکن است که حتی ایرانی هم باشد. به عنوان مثال، منافقین که در جنگ تحمیلی هشت ساله، با صدام علیه ایران همپیمان شده بودند، دشمن ایران بوده و هستند.

اما، اگر گستره دید خود را وسیع‌تر بکنیم، در معنی کردن واژه «دشمن»، به یک «نسبیت» قابل تأملی می‌رسیم و متوجه می‌شویم که هر کسی، هر گروه و نهادی و هر کشوری با توجه به تعریفی که از خود و از منافع خود دارد و با توجه به جهان‌بینی خود و سیاست‌هایی که در سر دارد، از دشمن خود، تعریفی ارائه می‌دهد و تعریف از دشمن، به تعریف از خود، گره می‌خورد.

در هر حال، برای جمهوری اسلامی ایران که خیال تجاوز به کشورهای دیگر را در سر ندارد، دشمن همان است که تعریفش را به دست داده‌ایم و ایران از همین نگاه، به سایر کشورها و گروه‌ها می‌نگرد و میزان دشمنی آنها علیه خود را برای خود، درجه‌بندی می‌کند.

از نگاه ایرانی، دشمن کسی است که برای ما و برای ایران، سودایی در سر دارد و می‌خواهد به خاطر منافع نامشروع خود، منافع ایران را مخدوش کند.

براساس این معیار، همه قدرت‌ها و کشورهایی که طی حداقل دو سده اخیر، قصد داشته‌اند بخش‌هایی از ایران را از این کشور منتزع کنند و می‌خواسته‌اند فقر و عقب‌ماندگی و بی‌ثباتی را در کشور نهادینه سازند، دشمن ایران بوده‌اند.

مثلا، سیاست اعلام نشده اروپا پس از سلسله صفویه تاکنون، بی‌ثبات ساختن ایران بوده و هست و به همین خاطر، اروپا از لحاظ تاریخی، دشمن ایران است.

آمریکا

پیش از این درجایی مطرح کرده‌ایم که سیاست خارجی آمریکا به سیاست‌های ثابت و متغیر بخش‌پذیر است.

آنهایی که خواستار از سرگیری مناسبات با آمریکا هستند، معمولا منکر بخش ثابت (و یا همان راهبردی) در سیاست خارجی آمریکا می‌شوند و معتقد هستند که دیپلماسی یک هنر متحول بوده و سیاستمداران دارای نبوغ و ابتکار، به خوبی می‌توانند از این فن و هنر برای حفظ و تقویت منافع کشور خود، استفاده بکنند. این یک اصل شناخته‌شده در دیپلماسی است. اما، اصل دوم هم این است که «پایان دیپلماسی، شروع جنگ است و برعکس، شروع جنگ نیز پایان دیپلماسی است.»

حامیان ایجاد روابط با آمریکا معمولا به این دو اصل، تأسی می‌کنند و می‌گویند که با استفاده از دیپلمات‌های خبره، می‌توان با آمریکا رابطه برقرار کرد، بدون آنکه به منافع ملی ما خدشه‌ای وارد شود.

هرچند در جای خود به این مسئله خواهیم پرداخت، ولی در اینجا، به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که تقارن و توازی نیز در دیپلماسی، موضوع مهمی است و آمریکا در دیپلماسی، نه تنها به دنبال توازی نیست، بلکه با حیله و نیرنگ می‌خواهد طرف مقابل را تحت انقیاد درآورد و این چیزی است که کشورها معمولا در شرایط جنگی به دنبال آن هستند. آمریکا در یک کلام، در دیپلماسی نیز به دنبال جنگ است و از فنون جنگی و حیله و نیرنگ بهره می‌برد.

اما، گفتیم که برخی منکر وجود اصول ثابت در سیاست خارجی آمریکا می‌شوند و اگر هم منکر نشوند، از دیپلماسی این کشور تعریفی به دست می‌دهند که نقض غرض شود.

در ادامه، ضمن ارائه بحثی درباره مبانی و اصول ثابت سیاست خارجی آمریکا، می‌خواهیم ثابت کنیم و به این سوال پاسخ دهیم که چرا آمریکا دشمن است؟

از لحاظ اقتصادی نیز، محافظه‌کاران جدید به دنبال اجرایی کردن دست نامرئی آدام اسمیت، نظریه فوردیست‌ها و پسافوردیست‌ها و یا نظریه کینز نیستند. بلکه آنها قدرت را پشتوانه توسعه اقتصادی یکجانبه کشور خود می‌دانند.

اصول ثابت و راهبردی

در مجموع، با نگاه به سه مولفه «پیشینه»، «رویه سیاستمداران» و «تطور اجتماعی - اقتصادی» آمریکا، اصول ثابت و راهبردی سیاست خارجی این کشور را می‌توان استخراج کرد.

به طور طبیعی، اولین اصل (و حتی می‌توان گفت، تنها اصل) سیاست خارجی آمریکا، «حفظ و تقویت منافع ملی» این کشور باید باشد. ولی در رابطه با این کشور، تعریف فوق، بسیار ضیق و محدودکننده است و این کشور در بسیاری از مواقع، دست به اقداماتی می‌زند که مجبور است اقدام خود را تحت نام «منافع جهانی» و یا «منافع کشورهای آزاد جهان»، توجیه کند و درمورد نیت واقعی خود، دست به پنهانکاری بزند.

در اینجا برای اینکه بحث مطول نشود، دموکرات‌ها را فاکتور می‌گیریم و با توجه به اینکه جمهوری‌خواهان اکنون حاکم هستند، روی سیاست‌های آنها متمرکز می‌شویم.

محافظه‌کاران جدید

وقتی صحبت از جمهوری‌خواهان می‌شود، لاجرم بحث را باید به سمت محافظه‌کاران جدید ببریم، زیرا مدتی است که این نحله فکری- سیاسی حزب جمهوری‌خواه را قبضه کرده است.

محافظه‌کاران جدید در سال ۱۹۹۸ و در زمان ریاست‌جمهوری «بیل کلینتون»، اعلام موجودیت کردند، هر چند نطفه آنها در دوران ریاست‌جمهوری «رونالد ریگان» بسته شده بود.

اندیشمندان محافظه‌کاران جدید را با دو ویژگی می‌شناسند؛ «بنیادگرایی مذهبی» و بنیادگرایی اقتصادی.

قبل از اینکه به بحث خود درباره دو ویژگی فوق ادامه بدهیم و بگوئیم که چرا آنها و به طور کل، آمریکا، دشمن ایران محسوب می‌شوند، ذکر این نکته لازم است که محافظه‌کاران جدید، چه در میان سیاستمداران و چه در متن جامعه آمریکا، فقط حدود ۱۶ درصد جمعیت این کشور را شامل می‌شوند و در میان یهودیان آمریکایی هم تنها ۱۰ درصد جامعه یهودی، طرفدار آنها هستند. با این حال، طی دو دهه اخیر، سیاست خارجی آمریکا کم و بیش در قبضه محافظه‌کاران جدید است.

اما، دو ویژگی فوق که آمریکا را دوست رژیم صهیونیستی و دشمن ایران می‌کند، یعنی بنیادگرایی مذهبی و اقتصادی، این‌گونه تعریف می‌شوند: محافظه‌کاران جدید از لحاظ مذهبی، «اوانجلیست» هستند؛ شاخه‌ای از مسیحیت که پیروان آن، معتقد به ظهور حضرت مسیح در اورشلیم (بیت‌المقدس) هستند. آنها می‌گویند که باید از اسرائیل حمایت کنیم تا این ظهور زودتر اتفاق بیفتد.

از لحاظ اقتصادی نیز، محافظه‌کاران جدید به دنبال اجرایی کردن دست نامرئی آدام اسمیت، نظریه فوردیست‌ها و پسافوردیست‌ها و یا نظریه کینز نیستند. بلکه آنها قدرت را پشتوانه توسعه اقتصادی یکجانبه کشور خود می‌دانند. زمانی ریگان می‌گفت که من از طریق عوامل خود

*** می‌توان اصول ثابت زیر را برای سیاست خارجی آمریکا برشمرد؛ اصولی که هم دموکرات‌هایی مثل «جیمی کارتر» و هم جمهوری‌خواهانی چون «دونالد ترامپ» به آنها پایبند بوده و هستند.**
اول؛ احساس رسالت برای یکسان‌سازی و یک کاسه‌سازی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در کل جهان،
دوم؛ سلطه بر کل جهان،
سوم؛ حذف موانع (تحمل نکردن کشورهایی که می‌خواهند مستقل باشند) از مقابل پویش سرمایه‌داری

در «اوپک»، قیمت نفت را از ۳۰ دلار به ۱۰ دلار کاهش می‌دهم و همین کار را هم کرد. اقدامی که بسیاری از اقتصاددانان در آن زمان، آن را معادل اقدام نظامی دانسته بودند.

محافظه‌کاران جدید می‌گویند: ما قدرت برتر هستیم، به همین خاطر باید با تکیه بر چنین قدرتی، بر منابع نفت و گاز خاورمیانه، مسلط شویم.

در مجموع، اگر این دو ویژگی را ملاک قرار دهیم، متوجه می‌شویم که «چرا آمریکا برای ایران، دشمن است». آمریکا می‌خواهد به هر طریقی که شده، بر منابع ما چنگ بیندازد و به «منافع ملی» ما ضربه بزند و امکان ندارد که این خصلت خود را کنار بگذارد. لذا، آمریکا «دشمن» ماست و دشمن باقی خواهد ماند.

آمریکا چرا چنین می‌کند؟ چرا کشورهای مستقل را برنمی‌تابد؟ و چرا به طور مکرر، دست به جنایت می‌زند؟

پاسخ در همان سه مولفه‌ای است که در بالا نام برده‌ایم؛ سه مولفه‌ای که اصول ثابت و بیان نشده سیاست خارجی آمریکا را برملا می‌کنند و این کشور را تبدیل به یک «دشمن دائمی» برای جوامعی مثل ایران می‌کنند.

ازلحاظ پیشینه، آمریکا وارث دو چیز است؛ یکی میراثی که از اروپا با خود به سرزمین جدید آورد و دیگری، پهن کردن بساط ملت و دولت در سرزمینی که متعلق به خودش نیست و به بهای نابودی یک نژاد (سرخپوست) و استثمار نژاد دیگر (سیاهپوست).

این پیشینه در طول زمان، با رویه‌های سیاستمداران و تطور اجتماعی- اقتصادی این کشور پیوند می‌خورد و از درون این هم‌افزایی، می‌توان اصول ثابت زیر را برای سیاست خارجی آمریکا برشمرد؛ اصولی که هم دموکرات‌هایی مثل «جیمی کارتر» و هم جمهوری‌خواهانی چون «دونالد ترامپ» به آنها پایبند بوده و هستند.

اول؛ احساس رسالت برای یکسان‌سازی و یک کاسه‌سازی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در کل جهان،

دوم؛ سلطه بر کل جهان،

سوم؛ حذف موانع (تحمل نکردن کشورهایی که می‌خواهند مستقل باشند) از مقابل پویش سرمایه‌داری بیش از گذشته باز است؛ زمزمه‌هایی برای «معامله قرن» مطرح است که برخی مفاد آن، همان بندهای بی‌سرنوشت اسلو است. طبق پیمان اسلو، غزه و کرانه غربی دارای یک موجودیت واحد هستند اما اشغالگران با ممانعت از ارتباط این دو بخش، فرودگاه و بندر غزه را نیز تخریب کردند و اینک به عنوان بخشی از امتیازهای معامله اخیر، سخن از تأسیس بندر می‌کنند.

این پیشنهاد را آمریکا روی میز گذاشته است. همان کشوری که هر گاه اعتراضی درباره نقض تعهدات مطرح شد، نقش حمایتی خود از اسرائیل را به صورت تمام ایفا و تاکنون ۴۳ قطعنامه شورای امنیت را در پرونده فلسطین وتو کرده است.

اما این مسیر تا آن اندازه که ترامپ گمان می‌کرد نیز هموار نیست. جمعه‌های خشم و راهپیمایی‌های بازگشت با تقدیم شهدا و زخمی‌های هزاران نفری در مقابل انتقال سفارت آمریکا به قدس و استمرار آن تا امروز، اولین و جدی‌ترین مانع برسر راه معامله قرن است.

حجم و گستره درگیری‌ها در سرزمین های‌اشغالی به حدی است که‌اشغالگران ناگزیر به برگزاری مانوری با لشگر زره‌پوش ۱۶ و ادعای شبیه سازی تصرف غزه شدند تا ژست قدرت خود را حفظ کنند. اما فعالان صهیونیست از کابوس وقوع جنگی جدید در غزه می‌گویند و حتی چهره‌های شاخصی همچون ایهود اولمرت که تجربه شکست در جنگ ۳۳ روزه را دارد، هشدار می‌دهد که جنگ جدید علیه نوار غزه، رژیم صهیونیستی را به «نقطه آغاز» بازمی‌گرداند و بی‌فایده است.

در مقابل افزایش چشمگیر حمایت جهانی از فلسطینیان، عدم همراهی بسیاری از دولت‌ها در مسیر جدید آمریکا، توفیقات جبهه مقاومت در عرصه سیاسی و نظامی در لبنان، سوریه، یمن و... در مقابل تلاش‌های ترامپ برای رفع این موانع با اقداماتی همچون ورود به سوریه، جنگ الحدیده و... نیز نقش بسزایی در تأخیر آغاز معامله توسط ترامپ، این تاجر مشهور شده است.

امروز همه می‌دانند وقتی عرفات در سال ۱۳۶۳، آغازین روزهای تغییر مسیر به سوی سازش پشت تریبون سازمان ملل رفت و گفت: «امروز من آمده‌ام با یک شاخه زیتون در یک دست و تفنگ رزمنده راه آزادی در دست دیگر، کاری نکنید که شاخه زیتون از دست من رها شود.» اشتباهی راهبردی کرد که به مرور سلاح را به زمین گذاشت. برای باقی ماندن درخت‌های زیتون در خاک فلسطین، تنها راه دل نبستن به مذاکرات دیپلماتیک با چکمه پوشان اشغالگر بود و افزودن به سلاح‌هایی که در دست داشت.

این روزها فلسطینیان دیگر چشم به مذاکراتی از جنس اسلو و کمپ دیوید و... ندارند؛ آنها از «بازگشت» به سرزمین خود سخن می‌گویند و از تقدیم هزاران شهید باکی ندارند. رویکردی که نشان می‌دهد پیروزی نزدیک است و نباید از صدای ترامپ، ترامپ هراسی به دل راه داد؛ به تعبیر یکی از چریک‌های زندان کشیده انقلاب، کشتارهایی از جنس «۱۷ شهریور» نشان از درماندگی بر قدرت نشستگان است. در چنین شرایطی که اراده‌ها بیدار شده است و هراسی از مرگ باقی نمانده، به خوبی روشن است که چرا امام خامنه‌ای - که بدون داعیه و عناوینی همچون آنچه جمال عبدالناصر برای خود ساخته بود، در عمل جبهه مقاومت را راهبری می‌کند- با اطمینان از شکست «معامله قرن» سخن می‌گوید.

منبع : خبرگزاری فارس

رژیم صهیونیستی گرفتار کابوس جنگ‌های مکرر

ایهود اولمرت که تجربه شکست در جنگ ۳۳ روزه را دارد، هشدار می‌دهد که جنگ جدید علیه نوار غزه، (رژیم) اسرائیل را به «نقطه آغاز» بازمی‌گرداند.

فعالان صهیونیست از کابوس وقوع جنگی جدید در غزه می‌گویند و حتی چهره‌های شاخصی همچون ایهود اولمرت که تجربه شکست در جنگ ۳۳ روزه را دارد، هشدار می‌دهد که جنگ جدید علیه نوار غزه، رژیم صهیونیستی را به «نقطه آغاز» بازمی‌گرداند و بی‌فایده است.

روزهای پایانی مرداد ماه ۱۳۷۲، زمانی که یاسر عرفات در کشور نروژ مخفیانه با اسحاق رابین برای کسب موافقت در به رسمیت شناختن حکومت خودگردانی مذاکره می‌کرد که خود، ریاست آن را بر عهده داشته باشد؛ احتمالا گمان آن را نمی‌داد که یک دهه بعد، وقتی در بیمارستان نظامی پرسی فرانسه زندگیش پایان می‌پذیرد، میزبانش اعلام کند حاضر نیست که پیرامون علت مرگ عرفات تحقیق کند و درباره نتیجه تحقیقات سوئیسی که نشان می‌داد، ماده پولونیم به اندازه کاملا کشنده‌ای در بدن او یافت شده است، سکوت کند.

این مرگ برای او که روزگاری تصویرش همواره همراه با یک سلاح در دست بود، بیش از اندازه حقیرانه می‌نمود. اتفاقی که آن هنگام که او در اسلو، به امید دست یافتن به راه‌حلی سرنوشت ساز، عبارت کلیدی سلف خود در سازمان آزادی بخش فلسطین را نادیده گرفت، از سوی دوستانش در ایران پیش‌بینی شده بود. رهبر پیشین سازمان آزادی بخش فلسطین، احمد شقیری بارها تأکید کرده بود «گفت وگوهای سیاسی هرگز فلسطین را آزاد نمی‌کند و تنها راه آزادسازی فلسطین مبارزه مسلحانه می‌باشد.» اما عرفات که خود از سن ۱۷ سالگی در کنار چهره‌ای همچون عبدالقادر الحسینی یکی از قهرمانان انقلاب فلسطین در جنگهای ۱۹۴۷ - ۱۹۴۸ مبارزه کرده و در جنگهای بعدی در افکار عمومی جایگاه رهبری مبارزان فلسطینی را یافته بود ، سلاح خود را بر زمین گذاشت و با تقدیم شاخه زیتون به رهبران غاصبان سرزمینش، به وفای به عهد آنها امید بست.

توافقنامه اسلو نتیجه مساوی برای دو طرف نداشت. آنچه که عاید فلسطینی‌ها شد دستیابی به دولتی با خودمختاری در کمتر از ۸۰ درصد مساحت کرانه باختری و کمتر از ۲ درصد مساحت اراضی فلسطینی بود. اراضی فلسطینی به گونه‌ای تقسیم شد که تبدیل به تکه پاره‌هایی در میان شهرک‌های اسرائیلی و مناطق نظامی اسرائیل به اضافه افزایش شهرک‌ها و مصادره اراضی و تداوم تسلط اشغالگران بر اراضی، ثروت‌های طبیعی، گذرگاه‌ها و مرزها می‌شد؛ با این حال حتی همان تعهدات هم تو خالی از آب درآمد.

در پیمان اسلو عقب‌نشینی نظامیان صهیونیست از غزه و کرانه باختری (مناطق اشغال شده در سال ۱۹۶۷)، توقف شهرک سازی برای یهودیان، آزادی اسیران فلسطینی و... لحاظ شده بود و قرار بود طی پنج سال نهایی شود، اما همچنان پس از ربع قرن، رژیم اشغالگر قدس به معاهدات اسلو عمل نکرده است و مذاکرات نهایی نیز معطل مانده است. حاصل این پیمان صرف نظر کردن از مقاومت و مبارزه مسلحانه علیه اشغالگران بود که مورد موافق گروه‌های مبارز فلسطینی همچون حماس و جهاد قرار نگرفت و در عمل، تشکیلات خودگردان به نیابت از اشغالگران مجبور به مقابله با انتفاضه مردمی و دستگیری فعالان فلسطینی به نیابت از آنها و حتی کشتن آنها در حین دستگیری‌شان شد. دستاورد دیگر اسلو برای اشغالگران، یهودی سازی اراضی اشغالی به شکل گسترده‌ای بود.

ماهیت موقتی بودن این پیمان، به بهانه اعتماد سازی و متقاعد کردن مردم موجب شده است اسلو به توافقنامه‌ای دائم تبدیل نشود و هیچ ماده‌ای در این قرارداد، برای مقابله با این مسئله وجود ندارد. اکنون با گذشت ۲ دهه از امضای این پیمان، اسرائیلی‌ها در غیاب یک چارچوب مناسب، آزادانه و در هرکجا و هرزمانی که اراده کنند، بدون هیچ‌گونه محدودیت، به ساخت و ساز خود ادامه می‌دهند. به نحوی که شهرک‌های یهودی نشین در مناطق‌اشغالی، نسبت به سال ۱۹۹۳، دوبرابر شده است.

بند مهم دیگر اسلو، تعویق اقدام درباره بیت‌المقدس یا به تعبیر صهیونیستها، اورشلیم تا زمان برگزاری مذاکرات جهت روشن شدن وضعیت دائمی بود. اما در سایه مرگ تدریجی اسلو و رنگ باختن وعده ۵ ساله، رژیم صهیونیستی در شرق بیت المقدس قوانین خود را پیاده می‌کند و حتی با کشیدن دیواری ۱۰ متری و ایجاد ده‌ها ایست بازرسی، موفق به جداسازی این شهر شده است. هیچ کنترلی بر سیاست‌های اجرایی که منجر به از دست دادن اقامت هزاران فلسطینی ساکن در بیت المقدس شد، وجود ندارد و سیاست رژیم صهیونیستی درخصوص مکان‌های مقدس، به ویژه مسجدالاقصی، همچنان ادامه دارد. با اینکه فلسطینی‌ها موضوع دیوار حائل را به دادگاه لاهه کشاندند، اما آنچنانکه انتظار می‌رفت، اشغالگران زیر بار رای این دادگاه مبنی بر غیرقانونی بودن این دیوار نرفتند.

در عوض رژیم جعلی اسرائیل توانست از سوی ۱۰ کشور طرفدار فلسطین در درگیری‌های اسرائیل و فلسطین به رسمیت شناخته شود و روابط نظامی، تجاری و سیاسی‌اش را با کشورهای عربی و اسلامی مستحکم‌تر کند.

حال با مشخص شدن مرگ اسلو برای همه، حتی محمود عباس هم که به عنوان چهره‌ای سازشکار مشهور است، در نشست کنگره مرکزی فلسطین با عنوان «قدس پایتخت ابدی فلسطین» پایان یافته بودن اسلو را اعلام کرد. در چنین شرایطی که دست فلسطینیان برای آغاز یک مواجهه جدید بااشغالگران بیش از گذشته باز است؛ زمزمه‌هایی برای «معامله قرن» مطرح است که برخی مفاد آن، همان بندهای بی‌سرنوشت اسلو است. طبق پیمان اسلو، غزه و کرانه غربی دارای یک موجودیت واحد هستند اما اشغالگران با ممانعت از ارتباط این دو بخش، فرودگاه و بندر غزه را نیز تخریب کردند و اینک به عنوان بخشی از امتیازهای معامله اخیر، سخن از تأسیس بندر می‌کنند.

این پیشنهاد را آمریکا روی میز گذاشته است. همان کشوری که هر گاه اعتراضی درباره نقض تعهدات مطرح شد، نقش حمایتی خود از اسرائیل را به صورت تمام ایفا و تاکنون ۴۳ قطعنامه شورای امنیت را در پرونده فلسطین وتو کرده است.

اما این مسیر تا آن اندازه که ترامپ گمان می‌کرد نیز هموار نیست. جمعه‌های خشم و راهپیمایی‌های بازگشت با تقدیم شهدا و زخمی‌های هزاران نفری در مقابل انتقال سفارت آمریکا به قدس و استمرار آن تا امروز، اولین و جدی‌ترین مانع برسر راه معامله قرن است.

حجم و گستره درگیری‌ها در سرزمین های‌اشغالی به حدی است که‌اشغالگران ناگزیر به برگزاری مانوری با لشگر زره‌پوش ۱۶ و ادعای شبیه سازی تصرف غزه شدند تا ژست قدرت خود را حفظ کنند. اما فعالان صهیونیست از کابوس وقوع جنگی جدید در غزه می‌گویند و حتی چهره‌های شاخصی همچون ایهود اولمرت که تجربه شکست در جنگ ۳۳ روزه را دارد، هشدار می‌دهد که جنگ جدید علیه نوار غزه، رژیم صهیونیستی را به «نقطه آغاز» بازمی‌گرداند و بی‌فایده است.

در مقابل افزایش چشمگیر حمایت جهانی از فلسطینیان، عدم همراهی بسیاری از دولت‌ها در مسیر جدید آمریکا، توفیقات جبهه

اشغالگران ناگزیر به برگزاری مانوری با لشگر زره‌پوش ۱۶ و ادعای شبیه سازی تصرف غزه شدند تا ژست قدرت خود را حفظ کنند. اما فعالان صهیونیست از کابوس وقوع جنگی جدید در غزه حرف می‌زنند.